

معمای بهای نفت*

پروفسور محسن مسرت
ترجمه از آلمانی: لطفعلی سمینو

دیگر، از آن رو گرفته شده بود که نوسازی تأسیسات استخراج نفت و نگهداری میزان تولید، نیازمند سرمایه گذار بهای هنگفت بود. در پی این تصمیم، کم و زیاد شدن بهای نفت تا سال ۲۰۰۳، در محدوده پذیرفته شده باقی ماند؛ ولی از آن پس قیمت‌ها به گونه‌ای شگفت‌انگیز افزایش یافت. ولی، چگونه می‌توان این انفجار قیمت‌ها را توضیح داد؟

توضیحات چندی در این باره وجود دارد. برخی کسان بورس بازی گسترده روی نفت را برجسته‌ترین عامل دانسته‌اند؛ ولی این عامل تنها می‌تواند اثری با واسطه و زودگذر بر قیمت‌ها داشته باشد. در واقعیت نیز، بورس‌بازان از پیش‌بینی‌های درست تحلیلگران درباره افزایش بها به دلایل عینی، همچون هدیه‌ی آسمانی استقبال کردند و شتابزده به خرید و فروش نفت پرداختند. از همین رو، خرید و فروش سلف نفت** از

نفت عامل چرخش اقتصاد جهانی، چه در ایالات متحده آمریکا، چه در چین، روسیه، هند یا... است. از همین رو، بهای کالای دیگری به اندازه بهای نفت دارای اثر جهانی نیست، و این اثر فزاینده است، زیرا بهای این کالا در این سال‌ها رو به افزایش انفجار آمیز بوده است.

بهای نفت خام در ۱۹۹۸، یعنی یک دهه پیش، به یکی از پایین‌ترین سطوح تاریخی خود، یعنی ۱۳ دلار رسیده بود، ولی از ۲۰۰۴ وضع یکسره دگرگون شد. از آن پس، تا میانه ژوئیه ۲۰۰۸ به ۱۴۷ دلار برای هر بشکه، یعنی بالاترین حد تاریخی خود رسید.

این افزایش تند قیمت، کمابیش برای همه ناظران و اقتصاددانان نامنتظر بود، زیرا در پایان دهه پیش کشورهای عضو اوپک بر سر میانگینی از قیمت‌ها از ۲۲ تا ۲۸ دلار برای هر بشکه توافق کرده بودند. این تصمیم از سوی بر پایه سیاست تشنج‌زدایی میان عربستان و ایران در دوران ریاست جمهوری خاتمی بود و از سوی

گروهها، همه کارشناسان در این شبکه این نکته را می‌پذیرند که با رسیدن به اوج استخراج، مرحله پایان دوران نفت آغاز شده است و ظرفیت استخراج نفت دیگر نمی‌تواند افزایش یابد. بدین سان، تولید نفت کمتر از تقاضای فزاینده برای آن باقی خواهد ماند. کولین کمپبل (Colin Campbell)، یکی از پژوهشگران پیش کسوت در بنیاد پژوهشهای پیک نفت بر این باور است که تولید نفت در سال ۲۰۰۵، به بیشترین اندازه خود رسیده است و پیش‌بینی می‌کند که بیشترین ظرفیت استخراج گاز طبیعی نیز در ۲۰۱۰ فرا خواهد رسید.^۱

پژوهشهای بنیادی زمین‌شناسی درباره Peak Oil و بر سرهم مصرف منابع رو به زوال نفت و گاز، همواره از اهمیت بسیار برخوردار است، ولی نکته گمراه کننده در این دیدگاه این است که پدیده پیک نفت بی‌در نظر گرفتن سطح تکنولوژی و دیگر عوامل اقتصادی و چارچوبهای اجتماعی، همچون تنها عامل تعیین کننده در افزایش بهای نفت عنوان می‌شود. ولی، درست به این دلیل که حتی پژوهشگران اروپایی نیز در بررسیهای موشکافانه و انتقادی خود افزایش بی‌سابقه بهای نفت را با یکسونگری و بی‌در نظر گرفتن عوامل تاریخی به پیک نفت نسبت می‌دهند، نظریه پیک نفت باید با دیدی

۲۰۰۶ به دو برابر افزایش یافت، ولی در ژوئیه ۲۰۰۸ به علت دگرگون شدن پیش‌بینیها، قیمتها سخت فرو افتاد. این پیش‌بینیها، بر این پایه بود که عرضه مواد جانشین نفت به زودی افزایش خواهد یافت و از بالا رفتن بهای نفت جلوگیری خواهد کرد. این پیش‌بینی، با بحران تاریخی مالی جهانی در اکتبر ۲۰۰۸ همراه شد و به علت پیامدهای اقتصادی و انتظار کاهش شدید تقاضا برای نفت در آینده نزدیک، به کاهش تند بورس بازاری روی نفت انجامید. ولی، در پی این رویدادها، بهای هر بشکه نفت در آغاز، تنها تا ۱۲۰ دلار و سپس با وجود انتظار کاهش تقاضا، به سطح ۶۵ دلار برای هر بشکه پایین آمد و به هیچ‌روی، به مرز سال ۲۰۰۴ نزدیک نشد. بنابراین، باید برای چند برابر شدن بهای نفت در این سالها دلایل دیگری وجود داشته باشد.

بسیاری از تحلیلگران، پیک نفت (Peak Oil)، یعنی رسیدن استخراج نفت به بالاترین اندازه خود و گروهی دیگر تقاضای فزاینده نفت در چین و هند را علت افزایش سرسام آور بهای نفت دانسته‌اند. در حالی که درباره این دو عامل بیشتر زباده‌روی می‌شود، عامل دیگری که برای این افزایش شدید بهای نفت وجود دارد و تا امروز هم مورد توجه قرار نگرفته، به پایان رسیدن چیرگی ایالات متحده آمریکا بر بهای نفت است. در این نوشتار، یکایک دیدگاههای آورده شده برای طرح نظریه همه‌جانبه و روشن‌سازی (معملاً) ارزیابی می‌شود.

پیک نفت، کمیابی، ته کشیدن ذخایر

و پیوند آن با بهای نفت

○ بسیاری از تحلیلگران، پیک نفت، یعنی رسیدن استخراج نفت به بالاترین اندازه خود و گروهی دیگر تقاضای فزاینده نفت در چین و هند را علت افزایش سرسام آور بهای نفت دانسته‌اند. در حالی که درباره این دو عامل بیشتر زباده‌روی می‌شود، عامل دیگری که برای این افزایش شدید بهای نفت وجود دارد و تا امروز هم مورد توجه قرار نگرفته، به پایان رسیدن چیرگی ایالات متحده آمریکا بر بهای نفت است.

از دیدگاه هواداران نظریه پیک نفت، استخراج نفت در جهان به بیشترین اندازه ممکن رسیده است و به همین دلیل در آینده ظرفیت بهره‌برداری از منابع، ناخواسته کاهش خواهد یافت. این نظریه که از سوی (Association of the study for Peak Oil) ASPO (بنیاد پژوهشهای پیک نفت) مطرح شده، بر آزمایشهای گسترده روی بزرگترین منابع شناخته شده جهان استوار است. بیست گروه که بیشتر از زمین‌شناسان کشورهای گوناگون تشکیل شده‌اند، در این شبکه با یکدیگر همکاری می‌کنند. گذشته از ایستارهای متفاوت این

در آینده باز هم خواهد کرد. بر این پایه، هر دوران یا مرحله‌ی از تکامل صنعت، با کمبود و پیک نفت ویژه همان دوران روبه‌رو است، زیرا اندازه منابع قابل دسترسی نیز همراه با پیشرفت فناوری دگرگون می‌شود. از سوی دیگر، کمبود نفت به افزایش بها و در نتیجه سودآور شدن استخراج منابع تازه‌ای می‌انجامد که تاکنون سودآور نبوده است و بدین‌سان عمر منابع قابل بهره‌برداری چندین سال یا چند دهه افزایش می‌یابد. فشرده‌سختن اینک، کمیابی و پیک نفت باعث افزایش قیمت‌ها می‌شود و این به نوبه خود زمان پیک نفت را عقب می‌اندازد. از همین رو، از دیدگاه اقتصاد منابع طبیعی، سه گونه منبع نفت خواهیم داشت: ۱- منابعی که با سطح کنونی تکنیک، قابل بهره‌برداری اقتصادی است، ۲- منابع قابل بهره‌برداری از دید فنی، که هنوز سودآور نیست، ۳- منابعی که از دید فیزیکی موجود است، ولی با سطح کنونی تکنیک هنوز قابل بهره‌برداری نیست. منابع دسته سوم هم در پرتو روش‌های بهتر بهره‌برداری، قابل تغییر به دو دسته پیشین است. ولی، پژوهش‌های بنیاد پژوهش‌های پیک نفت و در نتیجه پیش‌بینی‌های آن، همگی ناظر به منابع شناخته شده‌ی است که اینک در دست بهره‌برداری است. برای نمونه، منابعی که به تازگی در برزیل کشف شده در این پژوهش‌ها در نظر گرفته نمی‌شود. اگر منابع بزرگ نفت جامد (ماسه‌های نفتی و سنگ‌های نفتی) را نیز - که بهره‌برداری برخی از آنها بر اثر افزایش بهای نفت سودآور شده - به حساب آوریم^۲، درستی همه پژوهش‌های پیک نفت که تاکنون انجام شده است مورد تردید قرار می‌گیرد، بویژه اگر عمر مجموعه منابع انرژی‌های فسیلی از جمله منابع زغال سنگ را به منابع نفت بیفزاییم، اهمیت اثر گذاری امروز پیک نفت بر بهای نفت از میان می‌رود زیرا منابع زغال سنگ که در بازار جهانی با منابع نفتی رقابت می‌کند، چهار برابر منابع نفت است.^۲

نابرابری در قدرت

در شرایط عادی کمیابی نفت همچنین در هر دوران زمانی با مناسبات جهانی قدرت و مالکیت بر منابع طبیعی

○ منابع طبیعی، از جمله منابع نفت، در هر حال روبه کاستی است و در صورت مصرف شدن، روزی به پایان خواهد رسید. ولی، میان این واقعیت و کمیابی نفت در بازار، باید تفاوت قایل شد. کمیابی منابع طبیعی در بازار به سه عامل وابسته است: ۱- سطح تکنیک، یعنی سطح تکامل تاریخی صنعت؛ ۲- سطح کنونی قیمت و ۳- چارچوب‌های اجتماعی بهره‌گیری از منابع، یعنی مناسبات تاریخی و متوازن یا نامتوازن بودن قدرت تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان.

انتقادی مورد بحث قرار گیرد. منابع طبیعی، از جمله منابع نفت، در هر حال روبه کاستی است و در صورت مصرف شدن، روزی به پایان خواهد رسید. ولی، میان این واقعیت و کمیابی نفت در بازار، باید تفاوت قایل شد. کمیابی منابع طبیعی در بازار به سه عامل وابسته است: ۱- سطح تکنیک، یعنی سطح تکامل تاریخی صنعت؛ ۲- سطح کنونی قیمت و ۳- چارچوب‌های اجتماعی بهره‌گیری از منابع، یعنی مناسبات تاریخی و متوازن یا نامتوازن بودن قدرت تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان.

پیوند فناوری با بهای نفت

سطح فناوری، تعیین‌کننده اندازه منابع قابل دسترسی در زمان کنونی است. منابع قابل دسترسی نفت، به تناسب پیشرفت فناوری استخراج، افزایش می‌یابد که این روند از هنگام کشف نفت پیشرفت بسیار داشته است. البته، آنچه از دید فیزیکی قابل دسترسی است، همواره از دید اقتصادی سودآور نیست. سودآوری بهره‌برداری از منابع، از جمله به تناسب پیشرفت فن‌حکاری و روندهای فنی استخراج، تغییر می‌یابد. فناوری در این مورد نیز پیشرفت بسیار کرده و

که در ۱۹۵۱ از ایران آغاز و پس از آن در لیبی و الجزایر دنبال شد. و نیز موج ملی کردن منابع و صنایع نفت در دهه ۱۹۷۰ و افزایش بهای زودگذر ناشی از آن، کشورهای صنعتی سرمایه‌داری به رهبری ایالات متحده آمریکا توانستند سامانه بهای نفت استوار بر اضافه تولید و قیمت‌های بازار شکن (dumping price) خود را تا نخستین سالهای سده بیست و یکم پایدار نگهدارند.^۶ گذشته از اینکه این سامانه بهای نفت در هر مورد با چه ابزاری پابرجا نگهداشته شده، هدف از آن همواره کوتاه کردن دست ناپیدای بازار در اجرای اصل کمیابی (scarcity rule) در مورد نفت و تعیین بها در راستای منافع کشورهای سرمایه‌داری غربی و برتری قدرت آمریکا بوده است. با افکندن نگاهی به منحنی دگرگونی قیمت‌های نفت، می‌توان دریافت که در بازار نفت آمریکا، یا تنها بازار نفتی که تا ۱۹۲۰ مکانیسم کمیابی در آن عمل می‌کرده، بهای نفت هر بار پس از پیدا شدن میدانهای بزرگ و کاهش بهای زودگذر برآمده از آن، دوباره به زودی افزایش یافته است؛ ولی پس از این دوران تا آغاز سده بیست و یکم، جز سالهای ۱۹۸۰-۱۹۷۴،

نیز وابستگی دارد؛ در سامانه سرمایه‌داری، چنانچه مالکان منابع طبیعی استقلال داشته باشند، به گونه معمول به این گرایش دارند که برای بیشتر کردن سود خود از منابع، عرضه کالاهای پدید آمده از آن منابع را پایین تر از تقاضا نگهدارند. بدین سان، عرضه همیشه کمتر از تقاضا باقی می‌ماند. این شیوه کار، در همان حال با توجه به پایان پذیر بودن منابع، از نگاه قواعد بازار یکسره عقلانی است و به افزایش پیوسته قیمت‌ها می‌انجامد. برعکس، اگر صاحبان منابع، توان پیشبرد استراتژی به بالاترین اندازه رساندن بهره‌گیری از منابع خود را نداشته باشند، یا مصرف کنندگان چنان نیرومند باشند که بتوانند برای بیشتر کردن سود خود، این امکان را از صاحبان منابع بگیرند، در این صورت، مصرف کنندگان می‌کوشند - چه بسا با زور - دسترسی آزاد به منابع بیابند تا بهره‌برداری سریع و غارتگرانه منابع را برای خود تضمین کنند. این کار کرد، که با توجه به پایان پذیری منابع و بر پایه قوانین بازار غیر عقلانی است، باعث تولید فزون بر تقاضا و پیش آمدن پندار پایان ناپذیری منابع و فراوانی آنها می‌شود.^۴

از ۱۹۱۰ تا پایان سده بیستم میلادی، در روابط میان کشورهای سرمایه‌داری مصرف کننده نفت - که از دید سیاسی و اقتصادی بسیار نیرومند بودند - صاحبان منابع نفت در آمریکای لاتین، خاورمیانه و آفریقا - که از هر دیدگاه، به مراتب ضعیفتر بودند - درست به همین شیوه رفتار می‌شد. کشورهای مصرف کننده، سامانه‌ی درست کردند که در آن، بهار آنها مصرف کننده تعیین می‌کرد و شمار اندکی از نخبگان در کشورهای نفت خیز، کشورهای خود را از راه قرار دادهای دراز مدت، متعهد می‌کردند که میدانهای نفتی پیدا شده را برای بهره‌برداری کامل و آزاد در اختیار کارتل‌های نفتی بگذارند و این کارتلها، منابع نفتی را به معنای واقعی کلمه غارت می‌کردند تا در کوتاهترین زمان ممکن، بیشترین مقدار نفت را تولید و منابع کشورهای نفت خیز را به سرمایه‌ی مالی تبدیل کنند.^۵ برآیند رقابت کارتل‌های نفتی بر سر بهره‌برداری هر چه بیشتر از منابع، اضافه تولید دایم و کاهش پیوسته قیمت بود (رک به نمودار). با وجود تلاشهای برخی از کشورها برای ملی کردن نفت خود -

○ روی هم رفته، داده‌های آماری نشان می‌دهد که دگرگونی قیمت‌ها در بازار نفت، در هیچ دورانی با دگرگونیهای عرضه و تقاضا همخوان نبوده است، زیرا در حالی که تقاضا سخت افزایش یافته، قیمت پایین آمده و برعکس، هنگامی که نرخ افزایش تقاضای جهانی بسی کمتر از پیش بوده (مانند مورد ۳۰ سال اخیر)، قیمت سخت افزایش یافته است. این گرایشهای دراز مدت، در واقع گواهی بر بی اعتباری نظر اقتصاددانان نو کلاسیک است که همیشه اُفت و خیز بهای نفت را مایه گرفته از نبود هماهنگی میان عرضه و تقاضا دانسته‌اند.

قدرت میان بازیگران در بازار است و نمی توان تنها با دیدن يك پارامتر، درباره آنها نظر قطعی داد. البته، در این نکته تردیدی نیست که نفت و دیگر مواد انرژی زای فسیلی، پایان پذیر است و از همین رو هر يك از آنها روزی به مرحله پیک خواهد رسید، ولی از دید نگارنده، بهتر است مصرف نفت و دیگر مواد انرژی زای فسیلی را پیش از فرارسیدن پیک واقعی برای مجموعه آنها، به علت اثرهای تخریبی گلخانه‌یی بر آب و هوا، کنار گذاشت.

تقاضای فزاینده در چین و هند

سامانه یاد شده بهای نفت، همراه با اضافه تولید و قیمت‌های بازار شکن، تا هنگامی کار ساز بود که کشورهای صنعتی سرمایه‌داری گرد آمده در سازمان همکاری اقتصادی و توسعه (OECD)، با جمعیتی کمابیش ۲۰ درصد جمعیت جهان، ۸۰ درصد از نفت تولید شده در جهان را مصرف می کردند، در حالی که تقاضای ۸۰ درصد از جمعیت جهان به علت قدرت خرید اندک و پایین بودن درجه صنعتی شدنشان، سالها در سطح ناچیزی مانده بود. این وضع هنگامی دگرگون شد که روند جبران عقب افتادگی صنعتی در کشورهای در حال گذار، بویژه چین و هند، با جمعیتی نزدیک به ۳۷ درصد جمعیت جهان، آغاز شد. ولی آیا

به علت سیاست اضافه تولید، کاهش پیوسته قیمت را نشان می دهد.^۷ در این سامانه قیمت‌ها، برای عربستان، امارات عربی متحده و کویت (جز به هنگام اشغال این کشور از سوی عراق و دوران جنگ پس از آن) که همپیمانان آمریکا در اوپک هستند، نقش بسیار برجسته "Swing Producer"*** در نظر گرفته شده بود. برای نمونه، پس از یورش نیروهای عراق به کویت و نخستین جنگ آمریکا با عراق، دو کشور دیگر عربی تولید نفت خود را تنها در سالهای ۱۹۹۱-۱۹۹۰ به زودی تا ۵۳ درصد افزایش دادند تا تولید عراق و کویت را که قطع شده بود، به سود ایالات متحده و غرب جبران کنند و از این راه نه تنها از افزایش تند بهای نفت جلوگیری کردند، بلکه حتی بهای نفت را تا اندازه‌یی پایین هم آوردند؛ هر چند مقدار نفت قطع شده عراق و کویت اندک نبود و به ۱۹/۵ درصد تولید اوپک و ۷ درصد تولید جهانی می رسید.^۸

پس می بینیم که کشورهای نیرومند مصرف کننده، در سایه قدرت خود می توانسته اند با سیاستهای تهاجمی و تحمیل اضافه تولید به کشورهای نفتخیز، کمبود نفت خود را از میان بردارند و پیک نفت خود را که از مدت‌ها پیش فرار سیده بود، به زبان دیگر کشورها و نسلهای آینده به عقب اندازند. بنابراین، دیدگاه کمیابی و پیک نفت، خود پیرو پارامترهای درجه فناوری، بهای نفت و مناسبات

جدول ۱- ضریب افزایش سالانه تقاضای نفت در سالهای ۲۰۰۷-۱۹۶۹

منطقه / کشور	۱۹۵۹- ۱۹۴۹ (درصد)	۱۹۶۸- ۱۹۵۸ (درصد)	۱۹۷۷- ۱۹۶۷ (درصد)	۱۹۸۶- ۱۹۷۶ (درصد)	۱۹۹۷- ۱۹۸۷ (درصد)	۲۰۰۷- ۱۹۹۷ (درصد)
ایالات متحده آمریکا	۵	۳/۵	۳/۸	۰/۹	۰/۱	۱/۱
اروپای باختری*	۱۲	۱۲/۵	۴/۳	-۰/۱۶	۰/۰۸	۰
ژاپن	—	۲۳/۵	۷/۸	۰/۱۹	۲/۷	-۰/۱۴
چین	—	—	—	—	۷/۶	۸/۸
هند	—	—	—	—	۷/۷	۴/۸
جهان	۷	۱۱	۵/۳	۰	۱/۵	۱/۵

* از ۱۹۸۷ همه اروپا

مأخذ: برآورد نگارنده بر پایه داده‌های چند شماره از BP Statistical Review of World Energy

○ دگرگونیهای عرضه و تقاضا تنهایی تواند افت و خیزهای کوتاه مدت قیمتها - نه چستی قیمتها - را توضیح دهد، آنهم چنانچه مکانیسمهای بازار آزادانه عمل کند. عرضه و تقاضا در بازاری مانند بازار نفت که در آن نه دست ناپیدای بازار آزاد، بلکه مناسبات قدرت و سامانه قیمت برقرار شده از سوی کشورهای نیرومند صنعتی تعیین کننده قیمت ها است، نمی تواند توضیح دهنده باشد.

گرفته از نبود هماهنگی میان عرضه و تقاضا دانسته اند. آنان در ارزیابیها و پژوهشهای خود، قیمت‌های رو به کاهش نفت را گاهی به کاهش تقاضای کشورهای صنعتی در سایهٔ رکود اقتصادی، یا کم بودن تقاضا و فروپاشی اقتصادی در کشورهای اروپای خاوری و... و گاهی به افزایش عرضه از سوی کشورهای تولیدکننده نفت، به علت نیاز آنها به ارز نسبت می‌دادند.^۱ امروز هم، افزایش تقاضا در چین و هند را تنها عامل بالا رفتن قیمت می‌دانند. در حقیقت، دگرگونیهای عرضه و تقاضا تنها می‌تواند افت و خیزهای کوتاه مدت قیمتها - نه چستی قیمتها - را توضیح دهد، آنهم چنانچه مکانیسمهای بازار آزادانه عمل کند. عرضه و تقاضا در بازاری مانند بازار نفت که در آن نه دست ناپیدای بازار آزاد، بلکه مناسبات قدرت و سامانه قیمت برقرار شده از سوی کشورهای نیرومند صنعتی تعیین کننده قیمت ها است، نمی تواند توضیح دهنده باشد.

نظام آمریکایی بهای نفت

با اینکه نرخ افزایش تقاضای کنونی چین و هند به روشنی پایین تر از نرخ افزایش تقاضای اروپای باختری و ژاپن در نیمهٔ دوم سدهٔ بیستم است، این بار از تقاضایی با پیامدهای یکسره متفاوت سخن گفته می‌شود. چین و هند، با ورود به بازار جهانی در جایگاه

این واقعیت - چنان که نظریه پردازان مکتب نو کلاسیک می‌گویند - می‌تواند به تنهایی افزایش بهای نفت را توضیح دهد؟ برای پاسخ دادن به این پرسش، باید ضریب افزایش تقاضا در سنجش با دگرگونیهای بهای نفت در درازمدت مورد بحث قرار گیرد.

همان گونه که جدول (۱) نشان می‌دهد، از آغاز تولید نفت تا کنون، نرخ افزایش سالانهٔ تقاضای نفت در جهان از ۱۹۴۹ تا ۱۹۷۶، بیش از هر زمان دیگر بوده است. اندازهٔ تقاضای سالانهٔ نفت در اروپای باختری - که بزرگترین تازه وارد به جرگهٔ مصرف کنندگان بود - از ۱۹۴۹ تا ۱۹۶۸ بیش از ۱۲ درصد در سال و در ژاپن از ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۸ حتا بیش از ۲۳ درصد در سال افزایش یافت، در حالی که مجموع تقاضای سالانهٔ نفت در جهان در کمابیش سه دهه، افزایش پیوسته‌یی از ۵/۳ تا ۱۱ درصد را نشان می‌دهد، ولی با نگاه به نمودار (۱)، بهای نفت از ۱۸۷۱ - که در این نوشتار آمده - درست در همین دوران که شاهد بالاترین نرخ رشد تقاضای نفت بوده، بهای نفت نه تنها بالا نرفته، بلکه با وجود این افزایش بی‌سابقهٔ تقاضا، کاهش نیز یافته است. بنابراین، با توجه به اینکه نرخ تقاضای نفت در دو دههٔ گذشته در چین و هند به ترتیب ۷/۶ تا ۸/۸ درصد و ۴/۸ تا ۷/۷ درصد افزایش یافته که بسی کمتر از افزایش نرخهای اروپای باختری و ژاپن در سه دههٔ پیشگفته است و در همان حال تقاضای جهانی نیز در همین مدت سالانه تنها به میزان ناچیز ۱/۵ درصد افزایش داشته، نسبت دادن افزایش انفجار آمیز بهای نفت در این سالها به بالا رفتن تقاضا در چین و هند، بسیار پرسش برانگیز است.

روی هم رفته، داده‌های آماری نشان می‌دهد که دگرگونی قیمتها در بازار نفت، در هیچ دورانی با دگرگونیهای عرضه و تقاضا همخوان نبوده است، زیرا در حالی که تقاضا سخت افزایش یافته، قیمت پایین آمده و برعکس، هنگامی که نرخ افزایش تقاضای جهانی بسی کمتر از پیش بوده (مانند مورد ۳۰ سال اخیر)، قیمت سخت افزایش یافته است. این گرایشهای درازمدت، در واقع گواهی بر بی‌اعتباری نظر اقتصاددانان نو کلاسیک است که همیشه افت و خیز بهای نفت را مایه

حکومتها در کشورهای نفتخیز عرب در حوزه خلیج فارس و رژیم پیشین در ایران و نیز روشهای بزهکارانه اقتصادی مانند رشوه دادن و ایجاد گروههای نفوذی برای پاسداری از منافع خود.^{۱۱}

صندوق بین‌المللی پول نیز در صورت لزوم با برنامه‌های سنجیده از جمله «برنامه تطبیق ساختاری» (Structural Adjustment Program) برای تسهیل افزایش صادرات نفت و کاهش بهای آن به میدان می‌آمد. درگیرها و اختلاف دیدگاههای استوار بر منافع متضاد در زمینه نفت میان مصرف‌کنندگان بزرگ (ایالات متحده آمریکا، آلمان، بریتانیا، فرانسه و دیگر اعضای سازمان همکاری اقتصادی و توسعه) کمتر آشکار می‌شد. نفت بعنوان مهمترین سرمایه‌راهبردی و مناطق نفتخیز می‌شدند. از دهه‌ها پیش، هیچ سند برنامه‌ی در زمینه دفاع ملی در چارچوب ناتو و اتحادیه اروپا یافت نمی‌شود که پاسداری از منابع نفت و گاز و راههای بازرگانی جریان نفت را بعنوان «منافع حیاتی غرب» تعریف نکرده باشد. برای این سامانه بهای نفت، که در صورت لزوم عملیات نظامی (برای نمونه، جنگ عراق) را نیز دربرمی‌گیرد، همواره مبالغ کلانی از سوی قدرت رهبری کننده (ایالات متحده آمریکا) هزینه می‌شود. هارالد شومان و کریستینه گریفه، دو پژوهشگر آلمانی، در آخرین کتاب خود که بسیار پر بار است، به برآوردهای «بنیاد شورای ملی دفاع» (National Defence Council Foundation) آمریکا استناد می‌کنند که به گونه سیستماتیک هزینه‌های پنهان واردات نفت آمریکا را پی می‌گیرد. برپایه داده‌های این کتاب، پاسداری نظامی از کشورهای نفتخیز در حوزه خلیج فارس، سالانه ۱۳۸ میلیارد دلار برای «مالیات دهندگان» آمریکا هزینه دارد.^{۱۲} ولی نویسندگان یاد شده بر این نکته چشم می‌بندند که این پولهای مالیات دهندگان، سرمایه‌گذاری بسیار سودآوری برای اقتصاد آمریکا و غرب بوده است؛ زیرا بی‌این «سامانه بهای نفت»، از مدتها پیش می‌بایست برای هر بشکه نفت به جای ۲۵ دلار، قیمت کمیابی یعنی ۱۰۰ تا ۱۵۰ و حتی ۲۰۰ دلار پرداخت می‌شد. حتی اگر ۱۰۰ دلار برای هر بشکه رایانه بگیریم،

○ با اینکه نرخ افزایش تقاضای کنونی چین و هند به روشنی پایین تر از نرخ افزایش تقاضای اروپای باختری و ژاپن در نیمه دوم سده بیستم است، این بار از تقاضایی با پیامدهای یکسره متفاوت سخن گفته می‌شود. چین و هند، با ورود به بازار جهانی در جایگاه دو کشور بزرگ مصرف کننده، مکانیسمهای سامانه آمریکایی بهای نفت را یکسره به هم ریختند و پایه‌های آنرا به لرزه درآوردند.

دو کشور بزرگ مصرف کننده، مکانیسمهای سامانه آمریکایی بهای نفت را یکسره به هم ریختند و پایه‌های آنرا به لرزه درآوردند. مدتها چنین به نظر می‌آمد که این سامانه بهای نفت، از سیاستهای هوشمندانه کشورهای عضو سازمان همکاری اقتصادی و توسعه برای جلوگیری از بحران انرژی مایه گرفته و در راستای تأمین بی‌وقفه نفت با قیمت‌های مناسب برای این کشورها بوده است. به راستی، دولت‌ها در همه کشورهای سرمایه‌داری، با هدفهای این سیاست انرژی موافقت داشتند و به علت نفوذ قدرتمندانه ایالات متحده آمریکا روی کشورهای عضو اوپک، جایگاه ویژه‌ی هم برای این کشور قائل شدند. ولی این سامانه در واقع بر پایه وابستگی نواستعماری بیشتر کشورهای نفتخیز خاورمیانه و آمریکای لاتین به بریتانیا و ایالات متحده، یعنی بر پایه نابرابری قدرت یا متوازن نبودن قدرت میان تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان، استوار شده بود. چنان که در بالا، زیر عنوان «نابرابری در قدرت» گفته شد، این وابستگی به اضافه تولید و قیمت‌های بازار شکن انجامید. سامانه بهای نفت، مجموعه‌ی از مکانیسمها و همکاریها میان کارتهای چندملیتی و کشورهای مصرف کننده بود؛^{۱۳} ولی دو جزء مهم دیگر نیز داشت: پشتیبانی نظامی از حکومت‌های دیکتاتوری، بویژه

نفت را تعیین کنند. این قواعد را از این پس «دست ناپیدای بازار» تعیین می‌کند و طنز تاریخ در این است که در این مورد، درست به زیان همان کشورهای عمل می‌کند که این «دست ناپیدا» را همچون ابزار بی‌چون و چرا و مقدس اقتصاد بازار آزاد می‌شمارند. جلوگیری از افزایش بهای نفت و رساندن آن به «بهدار وضع کمیابی» از ۱۰۰ تا ۱۵۰ و حتی ۲۰۰ دلار برای هر بشکه، دیگر ممکن نیست. هنگام آن فرار سیده که مصرف‌کنندگان نفت، بهای راستین طلای سیاه را بپردازند؛ بهایی که از دیدگاه زیست محیطی نیز به سود بشریت است.

بهای نفت و دموکراسی

نظام تازه بازار نفت با دو دگرگونی تعیین‌کننده پیوستگی دارد که اکنون همزمان در حال رخ دادن است؛ نخست، پا گرفتن دموکراسی در بیشتر کشورهای نفتخیز و دوم، گسترش دموکراسی و دگرگونی مناسبات قدرت در سطح جهانی.

در کشورهای نفتخیز، دگرگونیهای اجتماعی بازگشت‌ناپذیری در جریان است که با دولتی کردن صنایع نفت ایران در ۱۹۵۱ آغاز شد. نیروی پیش‌برنده

کشورهای عضو سازمان همکاری اقتصادی و توسعه در چند دهه گذشته سود خالص سالانه‌ی بیش از هزار میلیارد دلار از رهگذر این سامانه به دست آورده‌اند؛ برای نمونه، در ۱۹۹۰ سودی نزدیک به ۱۰۵۰ میلیارد و در ۲۰۰۳ کمابیش ۱۲۲۲ میلیارد دلار. این رقم نزدیک به ۹ برابر هزینه تأمین امنیتی است که در کتاب پیشگفته آمده است.^{۱۳}

پایان سامانه آمریکایی بهای نفت

«سامانه بهای نفت» که در اینجا به آن پرداخته شد، از نوآوریهای کشورهای سرمایه‌داری است که در دورانی بسیار دراز جریان مطمئن نفت را با قیمت‌های بسیار پایین، و از این راه رشدی بالا را برای اقتصادهایشان تضمین کرده است. ولی به روشنی دیده می‌شود که این سامانه تحمیلی دیگر نمی‌تواند همانند گذشته عمل کند. هند و درجه نخست چین، نفت مورد نیاز را به ابتکار خود و بیرون از چارچوب از «سامانه بهای نفت» فراهم می‌کنند. این دو کشور برای نخستین بار در تاریخ بازار نفت، خطری تازه برای جایگاه انحصاری مصرف کشورهای عضو سازمان همکاری اقتصادی و توسعه پدید آورده‌اند که انحصاری استوار به نظر می‌رسید. کشورهای تازه وارد، ناگزیرند برای رقابت با کشورهای غربی در همه مراحل، از دادن امتیاز گرفته تا تولید، ترابری و... در رابطه با کشورهای نفتخیز از جمله ایران، نیجریه، سودان، ونزوئلا و... امتیازاتی بسی بیش از کشورهای غربی بدهند تا بتوانند در میان مدت و بلندمدت، سهم بیشتری از منابع کاهش‌یابنده نفت برای خود تأمین کنند. از همین رو، تقاضای این کشورها برای نفت، تقاضایی با کیفیت تازه و کلیدی در راستای دگرگونی سامانه بهای نفت است. به علت سست شدن کنترل «سامانه آمریکایی بهای نفت»، روشهای آزموده شده ریشه‌دهی و زیر فشار گذاشتن کشورهای نفتخیز برای افزایش تولید نیز کارایی خود را از دست داده است. حتی عربستان و امیرنشین کویت نیز که همیشه نقش «تنظیم‌کننده تولید» را داشته‌اند، اکنون خود را با شرایط تازه هماهنگ می‌کنند. ایالات متحده آمریکا و کشورهای غربی، دیگر نمی‌توانند به تنهایی قواعد بازار

○ از دهه‌های پیش، هیچ سند برنامه‌ی در زمینه دفاع ملی در چارچوب ناتو و اتحادیه اروپا یافت نمی‌شود که پاسداری از منابع نفت و گاز و راههای بازرگانی جریان نفت را بعنوان «منافع حیاتی غرب» تعریف نکرده باشد. برای این سامانه بهای نفت، که در صورت لزوم عملیات نظامی (برای نمونه، جنگ عراق) را نیز در بر می‌گیرد، همواره مبالغ کلانی از سوی قدرت رهبری‌کننده (ایالات متحده آمریکا) هزینه می‌شود.

برساند و حاکمان گذشته و نزول را از دایره قدرت براند. رافائل کوره آ، رییس جمهوری اکوادور، پیشنهاد کرد که به استخراج نفت در مناطق حساس از دید زیست محیطی پایان داده شود. مورالس، با برنامه خود بر پایه شرکت دادن بومیان بولیوی در درآمد صادرات گاز، به اکثریت بزرگ و ثابت آرادست یافت. حتا، رهبران عربستان و امیرنشینهای خلیج فارس نیز با توجه به گروههای اسلامی مخالف، ناگزیر شده اند از فشارهای سیاسی بکاهند و در برابر ایالات متحده آمریکا استقلال بیشتری نشان دهند. فرمانروایان گذشته، به علت نداشتن مشروعیت مردمی نزد ملتهای خود، آماده بودند وابستگی به ایالات متحده یا دیگر کشورهای غربی را بپذیرند و به شرایط سامانه آمریکایی بهای نفت تن دهند؛ اما دموکراتیزه شدن، به معنای مشارکت بیشتر انسانها در رفاه و رویدادهای سیاسی به استقلال بیشتر کشورهای نفتخیز در برابر کارتلهای چندملیتی و کشورهای غربی انجامید. بدین سان، سامانه چیره بهای نفت، از بنیاد و به گونه ای بازگشت ناپذیر، از سوی عرضه کنندگان به لرزه درآمد. ۱۴ کشورهای تازه وارد به جرگه درخواست کنندگان بزرگ نفت، مانند هندوستان و چین، نیز سهم مهمی در افزایش خودآگاهی مردمان در کشورهای نفتخیز دارند. چین، بعنوان خدمات متقابل در برابر امتیاز استخراج نفت، پیشاپیش در تأسیسات زیربنایی، بهداشتی و آموزشی نیجریه، آنگولا و سودان سرمایه گذاری می کند. این دگرگونی که در راستای استقلال کشورهای نفتخیز بعنوان عرضه کننده در بازار جهانی نفت است، پیوندی نزدیک با لیبرالی شدن بازار نفت (از زاویه تقاضا) دارد. چین و هند، با همچشمی برای بدست آوردن دل عرضه کنندگان، نظام انحصاری تقاضای نفت را به سود کشورهای نفتخیز درهم می ریزند و بدین سان سهمی در دموکراتیزه شدن بازار جهانی نفت دارند.

چشم اندازها

نفت تا چندی پیش، کالایی معمولی مانند بسیاری دیگر از مواد اولیه و فرآورده هایی بود که در بازار جهانی خرید و فروش می شد. نفت و جنگ در سراسر سده

این دگرگونیها در بیشتر کشورهای نفتخیز، خواست لایه های گسترده تری از اجتماع برای مشارکت در درآمدهای نفتی بود، ولی تحقق آن در گرو برکناری آن دسته از فرمانروایان در این کشورها بود که با نظام آمریکایی بهای نفت در پیوند بودند. این روند، تاکنون در همه جا - جز پادشاهیهای عربی خلیج فارس - اجرا شده است. بسیج لایه ها و توده هایی که تا آن هنگام از رویدادهای سیاسی دور نگهداشته شده بودند، در ملی کردن صنایع نفت و گاز و پایان دادن به قراردادهای نواستعماری با کارتلهای چندملیتی - برای نمونه در ایران، و نزول، بولیوی و اکوادور - اهمیت بسزا دارد.

در همه این کشورها، بحثهای آشکار درباره پایان دادن به غارت منابع ملی در جریان است. هوگو چاوز توانست از راه برجسته کردن ایستادگی در برابر مداخلات آمریکا و کارتلهای نفتی، انقلاب بولیواری را به پیروزی

○ به علت سست شدن کنترل «سامانه آمریکایی بهای نفت»، روشهای آزموده شده رشوه دهی و زیر فشار گذاشتن کشورهای نفتخیز برای افزایش تولید نیز کارایی خود را از دست داده است. حتا عربستان و امیرنشین کویت نیز که همیشه نقش «تنظیم کننده تولید» را داشته اند، اکنون خود را با شرایط تازه هماهنگ می کنند. ایالات متحده آمریکا و کشورهای غربی، دیگر نمی توانند به تنهایی قواعد بازار نفت را تعیین کنند. این قواعد را از این پس «دست ناپیدای بازار» تعیین می کند و طنز تاریخ در این است که در این مورد، درست به زیان همان کشورهای عمل می کند که این «دست ناپیدا» را همچون ابزار بی چون و چرا و مقدس اقتصاد بازار آزاد می شمارند.

○ نفت و جنگ در سراسر سده بیستم میلادی، پیوستگی تنگاتنگ باهم داشتند. در گذشته، جنگها با نفت به پیروزی می رسید و امروز بر سر نفت به راه می افتد. ژرژ کلمانسو، نخست وزیر پیشین فرانسه، در دسامبر ۱۹۱۷ به وودرو ویلسون، رئیس جمهوری آمریکا نوشت: «نفت در جنگهای آینده، مانند خون در بدن انسان لازم است. . . . موضوع بر سر امنیت ملتهای متفق است»^{۱۵} و هانری برنزه، در دوران جنگ جهانی یکم، هنگامی که فرانسه و انگلستان بر سر نفت خاورمیانه با یکدیگر در ستیز بودند، به وزیر نفت فرانسه نوشت: «کسی که نفت را در مالکیت داشته باشد، مالک دنیا است. زیرا، می تواند با نفت سنگین بر دریاها، با بنزین هواپیما بر آسمانها و با بنزین اتومبیل و فرآورده های دیگر نفتی بر زمین فرمانروایی کند. گذشته از این، می تواند با ثروتی افسانه ای که از نفت به دست می آورد، بر هموعان خود چیرگی یابد؛ از این ماده شگفت انگیزی که امروز حتی از زر با ارزشتر است و خواستاران بیشتری دارد.»^{۱۶}

انگیزه اقتصادی ملموسی برای پذیرش چیرگی این کشور داشتند. آنها، به همین دلیل، کمابیش در همه مسایل سیاست خارجی از آمریکا پیروی می کردند؛ در بیست سال گذشته، در بیشتر جنگهای این کشور در یوگوسلاوی و خاورمیانه شرکت کردند و چه بسا در عمل، حتی از بخشی از استقلال خود در برابر ایالات متحده چشم پوشیدند. اما با از دست رفتن امتیاز بسیار مهم نفت ارزان، اهرم اقتصادی سلطه سیاسی نیز از میان می رود.^{۱۸} بدین سان، تنها ابزارهایی که برای نگهداری چیرگی سیاسی برای ایالات متحده آمریکا می ماند، ابزارهای نظامی و راهبردی است.

چرا جنگ برای نفت؟

درست به همین دلیل، نفت و مناطق نفتخیز نیز در خشش سیاسی - امنیتی خود را از دست خواهند داد. دلیل اینکه منابع نفتی در کانون دیدگاه سیاستهای راهبردی و امنیتی قرار گرفته بود، نه در طبیعت این منابع، بلکه در آهنگ کشورهای نیرومند مصرف کننده برای به دست گرفتن آنها نهفته بود. این کشورها، با تحمیل سامانه امپریالیستی بهای نفت بر این کالا، نه تنها قوانین بازار و قانون کمیابی در بازار را زیر پا گذاشتند، بلکه با این کار، منابع نفت را به شالوده ژئواستراتژیها و ابزار سیاستهای امنیتی تبدیل کردند. ولی چنانچه اروپاییها و ژاپنیها ناگزیر باشند به علت از کار افتادن سامانه آمریکایی بهای نفت، قیمت های بالای کمیابی را بپردازند، دیگر زمینه دنباله روی از ایالات متحده و پذیرش امتیازات ویژه برای آن کشور بی معنی خواهد شد و دیگر دلیلی برای پیروی از نیروی برتر در میان نخواهد بود. آنها، نفت را بر پایه قواعد بازرگانی آزاد خواهند خرید و نفت به کالایی مانند کالاهای دیگر در

پیوستگی تنگاتنگ باهم داشتند. در گذشته، جنگها با نفت به پیروزی می رسید و امروز بر سر نفت به راه می افتد. ژرژ کلمانسو، نخست وزیر پیشین فرانسه، در دسامبر ۱۹۱۷ به وودرو ویلسون، رئیس جمهوری آمریکا نوشت: «نفت در جنگهای آینده، مانند خون در بدن انسان لازم است. . . . موضوع بر سر امنیت ملتهای متفق است»^{۱۵} و هانری برنزه، در دوران جنگ جهانی یکم، هنگامی که فرانسه و انگلستان بر سر نفت خاورمیانه با یکدیگر در ستیز بودند، به وزیر نفت فرانسه نوشت: «کسی که نفت را در مالکیت داشته باشد، مالک دنیا است. زیرا، می تواند با نفت سنگین بر دریاها، با بنزین هواپیما بر آسمانها و با بنزین اتومبیل و فرآورده های دیگر نفتی بر زمین فرمانروایی کند. گذشته از این، می تواند با ثروتی افسانه ای که از نفت به دست می آورد، بر هموعان خود چیرگی یابد؛ از این ماده شگفت انگیزی که امروز حتی از زر با ارزشتر است و خواستاران بیشتری دارد.»^{۱۶}

پیش بینی فرماندهان و استراتژیستهای سده گذشته درست از آب در آمد. کنترل منابع نفتی در دوران جنگ سرد نه تنها به گونه ای یکی از مهمترین مسایل مورد ستیز، بلکه همچنین به ابزاری برای چیرگی آمریکا بر جهان و سیاستهای یکسویه آن کشور در آمد. از همین رو می توان گمان برد که چنانچه نفت از زیر فشارهای سیاسی بیرون آید و به کالایی عادی تبدیل شود که تنها با قیمت های کمیابی دادوستد شود، بسیاری چیزها دگرگون خواهد شد. در این راستا، نخست بر جسته ترین گرایشهای جهانی را که در آینده نزدیک از این دگرگونی بر می آید ترسیم و سپس عوامل تعیین کننده بی را که مرزی برای قیمت های فزاینده نفت تعیین خواهند کرد، بررسی می کنیم.

از میان رفتن عامل نفت در سلطه گری

با برقراری بهای کمیابی نفت، ایالات متحده آمریکا مهمترین اهرم اقتصادی چیرگی سیاسی خود را از دست می دهد،^{۱۷} زیرا تا هنگامی که آمریکا ضامن تولید نفت و قیمت های بازار شکن بود، اتحادیه اروپا، ژاپن و دیگر کشورهای عضو سازمان همکاری اقتصادی و توسعه،

نیز دیگر گریز ناپذیر نخواهد بود. در این صورت، پیش از اینکه اینان از راههای ژئواستراتژیک و بهره‌گیری از نفت ارزان به آسایش بیشتری دست یابند، بخشی از منابع انسانی و سرمایه‌های ملی خود را در سایه‌مسابقه تسلیحاتی و جنگ به نابودی کشیده‌اند. بنابراین، حتّا بر پایه‌ی کمترین معیارهای اندیشگی، راهکار همکاری متقابل و میانه‌روی، جای خود را باز خواهد کرد. رقابت بر سر منابع رو به زوال در بازار آزاد نفت، همکاری برای برگزیدن راههای اقتصادی ترابری نفت و خرید و فروش میان همه‌ی شرکت کنندگان در این بازار، نه تنها برای همه ارزانتر، بلکه به پر امنی‌ترین جایگزین دگرگون خواهد شد. زیرا: اگر نفت کمیاب تاکنون انگیزه‌ی جنگ بر سر نفت بوده، بهای کمیابی نفت در بازار آزاد در این دوران، ضرورت جنگ بر سر نفت را از میان می‌برد.^{۱۹}

با وجود این چشم‌انداز واقع‌بینانه و بی‌جان‌شین، گمان می‌رود که نه تنها ایالات متّحده آمریکا، بلکه حتّا روسیه هم هنوز این واقعیت را دریافته است که دوران تأمین نفت با ابزار نظامی سپری شده است. زیرا ایالات متّحده به دلایل ژئواستراتژیک از بیست سال پیش در خاورمیانه از جنگی به جنگ دیگر دست می‌زند و روسیه، بر سر راههای انتقال نفت و گاز قفقاز، با غرب رقابت می‌کند. امّا این امیدواری وجود دارد که افزایش بهای نفت چشمان همه‌ی ژئواستراتژیست‌ها را باز کند و وضع دگرگون شده‌ی جهان را به آنان گوشزد کند.

آغاز چند بعدی شدن قدرت در جهان

روسیه، چین و هند بعنوان قدرتهای بزرگ، مستقل عمل می‌کنند و منافع خود را در پهنه‌ی سیاست جهانی پیوسته با کوشایی بسی بیشتر از پیش پی می‌گیرند. بدین سان، نه تنها پایان سامانه‌ی بهای نفت فرار سیده، بلکه سامانه‌ی سازمان بازرگانی جهانی - که یکجانبه بر پایه‌ی سودآوری ایالات متّحده و کشورهای عضو سازمان همکاری اقتصادی و توسعه تنظیم شده - نیز نمی‌تواند در درازمدت به همین شکل بماند. کشورهای در حال گذار صادرکننده‌ی فرآورده‌های کشاورزی، در گفتگوهای سازمان بازرگانی جهانی با کشورهای رو به توسعه

○ دلیل اینکه منابع نفتی در کانون دیدگاه سیاستهای راهبردی و امنیتی قرار گرفته بود، نه در طبیعت این منابع، بلکه در آهنگ کشورهای نیرومند مصرف‌کننده برای به دست گرفتن آنها نهفته بود. این کشورها، با تحمیل سامانه‌ی امپریالیستی بهای نفت بر این کالا، نه تنها قوانین بازار و قانون کمیابی در بازار را زیر پا گذاشتند، بلکه با این کار، منابع نفت را به شالوده‌ی ژئواستراتژیها و ابزار سیاستهای امنیتی تبدیل کردند. ولی چنانچه اروپا و پایتختها و ژاپن‌ها ناگزیر باشند به علت از کار افتادن سامانه‌ی آمریکایی بهای نفت، قیمت‌های بالای کمیابی را بپردازند، زمینه‌ی دنباله‌روی از ایالات متّحده و پذیرش امتیازات ویژه برای آن کشوری معنی خواهد شد و دیگر دلیلی برای پیروی از نیروی برتر در میان نخواهد بود.

بازار جهانی تبدیل خواهد شد. برای این چشم‌انداز، جایگزین دیگری وجود ندارد.

همینکه چین و هند، این مصرف‌کنندگان تازه وارد، با خواهندگی چشمگیری که برای نفت دارند به جای پیروی از قواعد بازار آزاد نفت و صلحجویانه به تکاپو بیفتند تا مانند مصرف‌کنندگان غربی، امنیّت نفت مورد نیاز خود را از دیدگاه استراتژیک تأمین کنند، مزایای اقتصادی برآمده از مناسبات ژئواستراتژیک بر پایه‌ی امنیّت نفت، به عکس خود یعنی به زیان تبدیل خواهد شد. در این صورت، نه تنها هزینه‌های امنیّت نفت به ارقام نجومی سر خواهد زد، بلکه جنگ بر سر نفت، همچون واپسین مرحله یا مرحله‌ی نظامی رقابت بر سر منابع نفت رو به زوال، میان همه‌ی مصرف‌کنندگان بزرگ یعنی ایالات متّحده آمریکا، اتحادیه اروپا، ژاپن، چین، هند و روسیه

برای نخستین بار کار آیی تنظیم کننده‌ی می‌یابد که از دید زیست‌محیطی نیز مثبت است. این کار آیی بی‌گمان بسیاری چیزها را تغییر خواهد داد، اما نه به اندازه‌ی بی‌گمان بتواند چالش دگرگونی آب و هوای مهم پاسخگو باشد؛^{۲۱} زیرا قیمت‌های فزاینده نفت و گاز، بهره‌برداری از آن دسته مخازن مواد انرژی‌ز را که تاکنون سودآور نبوده، سودآور می‌کند. مراد، بهره‌برداری پر هزینه از مخازن نفت زیر دریاها، ماسه‌ها و سنگهای نفتی و انواع زغال سنگ است. این نکته، همزمان، درباره انرژیهای تجدیدشدنی مانند مواد انرژی‌زای گیاهی، انرژیهای برآمده از آب، باد، نور خورشید و تکنولوژی فراهم آوردن سوخت از هیدروژن نیز راست می‌آید.^{۲۲} سرمایه‌گذاری در هر دو بخش، یعنی مواد انرژی‌زای فسیلی و انرژیهای باز تولید شونده، انگیزه تازه‌ی می‌یابد که خود مایه عرضه بیشتر انرژی می‌شود و بدین سان، مرزی برای بهای وضع کمیابی تعیین می‌کند که چه بسا ۱۵۰ یا ۲۰۰ دلار برای هر بشکه یا حتی بیشتر باشد. این قیمت، بر پایه هزینه فرصت (opportunity costs) تولید انرژیهای جایگزینی که هنوز می‌توانند در بازار با نفت و گاز رقابت کنند، مانند نفت ماسه‌های نفتی یا تولید

تهیدست، پیوندهای بیشتری می‌یابند و در درجه نخست، حکومتها در کشورهای مستعمره و نیمه‌مستعمره پیشین، بیش از پیش، با پایگاه توده‌ی و مشروعت بیشتر، بعنوان بازیگران مستقل یا به میدان می‌گذارند و کشورهای صاحب منابع نفت و مواد اولیه، بیش از هر زمان دیگر نسبت به منافع ملت‌های خود احساس مسؤولیت می‌کنند و در جایگاه مالکان مستقل منابع، به بازار جهانی وارد می‌شوند. هنگام آن نیز فرا خواهد رسید که رهبران سیاسی و جناحهای سرمایه‌داری اروپا، پس از فروپاشی سامانه آمریکایی بهای نفت از خواب دیرینه بیدار شوند و خود را از دنباله‌روی از ایالات متحده برهانند. حتی در ایالات متحده نیز فراسوی کارتل‌های نفتی و مجتمع‌های نظامی-صنعتی، این دیدگاه میان بیشتر جناح‌های سرمایه‌داری در حال جا افتادن است که آمریکازیر رهبری سیاستمداران طرفدار جنگ برای نفت و جنگ سرد تازه به بن بست کشیده شده است. بی‌دلیل نیست که بارک اوباما، که «تغییر» را بعنوان هدف استراتژیک در مبارزات انتخاباتی خود برگزیده بود، توانست با پشتیبانی بیشتر جناح‌های سرمایه‌داری آمریکا در انتخابات ریاست جمهوری پیروز شود. ایالات متحده به راستی در برابر گزینشی تاریخی قرار گرفته است: یا بیدراه تحول، کنار گذاشتن رفتارهای سلطه‌جویانه، پذیرش تصمیمات چندسویه و همکاری برای حل مسایل جهانی از جمله چالش پرخطر دگرگون شدن آب و هوای کره زمین و رو کردن به انرژیهای جایگزین را برگزیند، یا راه نظامیگری و برپا کردن جنگ سردی تازه را در پیش گیرد.^{۲۰}

مرزهای بهای کمیابی نفت در بازار آزاد جهانی

قیمت‌های بازار شکن نفت که با ابزارهای سیاسی تعیین می‌شد، در گذر دهه‌ها یک‌گویی رشد و مصرف، یک سامانه ترابری و رفت و آمد و فرایند تولیدی استوار بر مصرف انرژی زیادی پدید آورده که یکسره برای محیط زیست زیان آور است و موجب بدی وضع آب و هوا شده است. بازار نفت بر اثر قیمت‌های کمیابی، دموکراتیزه شدن و لیبرالی شدن بازار جهانی این ماده،

○ گمان می‌رود که نه تنها ایالات متحده آمریکا، بلکه حتی روسیه هم هنوز این واقعیت را در نیافته است که دوران تأمین نفت با ابزار نظامی سپری شده است. زیرا ایالات متحده به دلایل ژئواستراتژیک از بیست سال پیش در خاورمیانه از جنگی به جنگ دیگر دست می‌زند و روسیه، بر سر راه‌های انتقال نفت و گاز قفقاز، با غرب رقابت می‌کند. اما این امیدواری وجود دارد که افزایش بهای نفت چشم‌مان همه ژئواستراتژیست‌ها را باز کند و وضع دگرگون شده جهان را به آنان گوشزد کند.

سرمایه‌گذاری، بسی بیش از اندازه‌ی است که از ۱۹۹۶ تا ۲۰۰۳ سرمایه‌گذاری شد. منبع: فرانکفورتر روندشاو، ۹ اوت ۲۰۰۵.

۳. به همین دلیل، باید با بحث‌های پندار گونه که بر پایه نظریه پیک نفت در زمینه سیاست‌های زیست محیطی می‌شود، بسیار سنجیده برخورد کرد. بر پایه این نظریه، مسأله آلودگی محیط زیست [با به پایان رسیدن منابع سوخت فسیلی] خود به خود، از میان خواهد رفت.

۴. برای آشنایی بیشتر در این باره، رک:

Mohssen Massarrat, 1993: *Endlichkeit der Natur und überfluss in der Marktökonomie*, Marburg.

۵. از همین رو، کار تلهای بین‌المللی نفتی تا دهه ۱۹۸۰، همگی در فهرست ده شرکتی بودند که از دید قدرت سرمایه، در بالاترین رده جهانی قرار داشتند.

۶. برای آشنایی بیشتر با تأثیر متقابل و پیچیده سازوکارهای حقوقی / قراردادی مداخله‌گرانه و سیاست‌های مالی سامانه قیمت‌های نفت، رک: منبع پیشین، فصل ۳-۱ و نیز همان منبع سال ۲۰۰۰. *Das Dilemma der ökologischen Steuerreform*, Marburg فصل ۷.۸.

۷. برای آگاهی بیشتر در این باره، رک: همان منبع، فصل نهم: *Überproduktion durch neoliberale Planwirtschaft*

*** یا «تنظیم‌کننده تولید» به معنای تولیدکننده‌ی که دارای ظرفیت تولید بالا (در این مورد منابع زیاد و ظرفیت تولید بالا) باشد و بتواند در مواقع کمبایی، کالای اضافی به بازار سرازیر کند و در هنگام فراوانی، دوباره تولید خود را کاهش دهد.

۸. همان منبع، ص ۱۴۷ و پس از آن.

۹. برای نمونه، در چند شماره از دفترهایی که با عنوان اقتصاد جهانی، گزارش نیمسالانه انستیتوی اقتصاد جهانی وابسته به دانشگاه کیل (*Die Weltwirtschaft, Halbjahresschrift des Instituts für Weltwirtschaft an der Universität Kiel*) انتشار می‌یابد.

۱۰. برای نمونه، کار تلهای نفتی در دهه ۱۹۶۰ در هر یک از کشورهای نفتخیز نمایندگان گه‌گه‌های مشترکی برپا کردند که به نام نماینده انحصاری همه آنها در برابر دولتها قرار می‌گرفتند و بدین سان امکان بهره‌گیری از رقابت میان کار تلهای برای پیشبرد قیمت‌های مورد نظر خود، مقادیر تولید و... را از دست این کشورها می‌گرفتند. برای آگاهی بیشتر، رک:

Mohssen Massarrat, 1980: *Weltenergieproduktion*

○ ایالات متحده به راستی در برابر گزینشی تاریخی قرار گرفته است: یا باید راه تحول، کنار گذاشتن رفتارهای سلطه‌جویانه، پذیرش تصمیمات چندسویه و همکاری برای حل مسایل جهانی از جمله چالش پرخطر دگرگون شدن آب و هوای کره زمین و رو کردن به انرژی‌های جایگزین را بر گزیند، یا راه نظامیگری و برپا کردن جنگ سردی تازه را در پیش گیرد.

برق در نیروگاه‌های خورشیدی تعیین می‌شود. هزینه تولید انرژی‌های تجدیدشدنی می‌تواند به علت کاهش هزینه‌های فناوری - چنان که در نمودار (۲) نشان داده شده است - برخلاف همه انرژی‌های پایان‌پذیر، در میان مدت و بلندمدت کاهش یابد، به گونه‌ای که سهم جهانی این انرژی‌ها بالا رود و بدین سان بهای کمبایی نفت، زمانی دوباره کاهش یابد.

یادداشتها:

* این نوشته ابتدا به زبان آلمانی در مجله معتبر آلمانی زبان *Blaetter fuer deutsche und internationale Politik*, Oct. 2008 به چاپ رسید و به صورت سخنرانی برای اولین بار به زبان فارسی در همایش بین‌المللی صد سال نفت در ایران در ماه نوامبر ۲۰۰۸ در دانشگاه تهران ارائه گردید.

** خرید و فروش کالاها یا ارزها بر اساس نرخ که در آینده تعیین می‌شود (معمولاً به وسیله دلالت)؛ خرید و فروش، نگاه به آینده دارد.

پانوشتها:

1. Colin Campbell, 2008, *ASPO Newsletter 90*.

در این خبرنامه پیوسته تازه‌ترین نتایج و پیش‌بینیها درباره بیشترین میزان بهره‌برداری نفت و گاز انتشار می‌یابد.

۲. دونالد کاکس، تحلیلگر گروه مالی بانک مونرال برآورد می‌کند که شرکت‌های بزرگ نفتی از ۲۰۰۴ تا ۲۰۱۳، کمابیش ۶۱ میلیارد دلار کانادا برای بهره‌برداری از منابع ماسه‌های نفتی آلبرتا در کانادا سرمایه‌گذاری خواهند کرد. این

سازوکار نظام سلطه آمریکا، رک:

Mohssen Massarrat, 2006: **Kapitalismus - Machtungleichheit - Nachhaltigkeit**, Hamburg, Kapitel 3, "Amerikas Hegemonialsystem und seine Grenzen".

۱۹. از همین رو، من نیز در خوش‌بینی شومان و گرافه در برآوردهایی که درباره «جنگ بر سر نفت» کرده‌اند، شریکم. آنان نیز، بر پایه بررسی‌های خود به این برآورد می‌رسند که «همه چیز نشان از آن دارد که کمبود نفت در درازمدت، مصرف‌کنندگان بزرگ نفت در اروپا، آسیا و آمریکا را بیشتر به همکاری و ادغام خواهد کرد تا جنگ»، همان منبع، ص ۴۰۸.

۲۰. در کتابی که در ۱۹۸۰ با عنوان «تولید جهانی انرژی و نظام تازه اقتصادی جهان» به زبان آلمانی منتشر شد (رک به زیرنویس ۱۰)، این تحول را برای دهه ۱۹۷۰ پیش‌بینی کردم. آن زمان، بر پایه جهش بهای نفت در ۱۹۷۴، درست همین روندی را پیش‌بینی کردم که امروز، پس از ۳۰ سال در حال پیدایی است. نگارنده، در آن هنگام به این نکته پی نبرده بود که تغییر مناسبات قدرت در سمت عرضه‌کنندگان (افزایش استقلال کشورهای نفتخیز) به تهابی بسنده نیست و تغییر مناسبات قدرت در سمت تقاضاکنندگان نیز باید به آن افزوده شود، یعنی پدیده‌ی مانند آنچه امروز در سایه ورود چین و هند به بازار جهانی نفت رخ داده است.

۲۱. برای آشنایی بیشتر در این باره، رک:

Mohssen Massarrat, 2008, Eine neue Philosophie des Klimaschutzes, in: Elmar Altwater/Achim Brunnengräber (Hrsg.), **Ablasshandel gegen Klimawandel**, Hamburg.

۲۲. حتا، صنعت انرژی هسته‌ی نیز در پی افزایش بهای نفت، هواداران بیشتری پیدا می‌کند. اینکه آیا به این علت بازگشتی به سود انرژی هسته‌ی در میان خواهد بود، مسأله‌ی سیاسی است که به اندازه پایداری مخالفان این صنعت چالش برانگیز و ابسته است.

und Neuordnung der Weltwirtschaft, Frankfurt/M.
- New York, S. 168 ff.

۱۱. از جمله مراجعه شود به افشاگرهای «قاتل اقتصادی»
سابق: John Perkins, 2004: **Bekenntnisse eines Economic Hit Man** München او در این اثر درباره وظایف خود از جمله در کشورهای نفتخیز، مانند عربستان می‌نویسد و توضیح می‌دهد چه ابزارها و شیوه‌هایی به کار می‌برده تا پشت پرده، راه را برای اجرای سیاستهای نفتی ایالات متحده باز کند. ص ۱۴۹ به بعد.

12. Harald Schumann/ Christiane Grefe, 2008: **Der globale Countdown**, Köln, S. 407.

۱۳. رقم مربوط به ۱۹۹۰، بر پایه ۱۴ میلیارد بشکه مجموع مصرف نفت کشورهای عضو سازمان همکاری اقتصادی و توسعه (کمترین میزان از ۱۹۸۵) و تفاوت قیمتی معادل ۷۵ دلار برای هر بشکه و رقم مربوط به ۲۰۰۳، یعنی پیش از افزایش بها بر پایه ۱۶/۳ میلیارد بشکه و ۷۵ دلار تفاوت بها برآورد شده است.

۱۴. برای آگاهی بیشتر در این باره، رک:

«ثوری بهای نفت: نقش دموکراسی در بهای عادلانه و ذاتی نفت»
در اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۲۱۴-۲۱۳، خرداد و تیر ۱۳۸۴

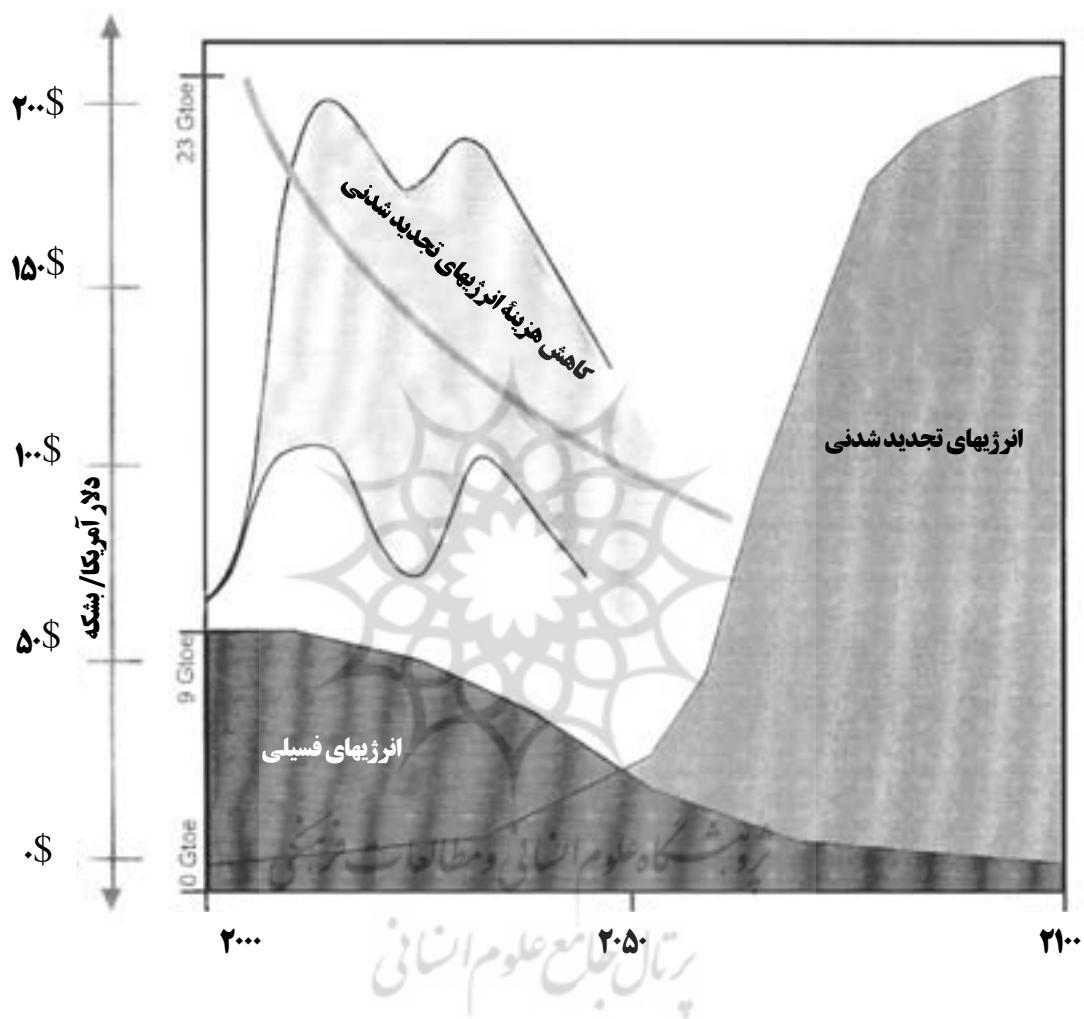
15. Ludwell Denny, 1930: **Ölquellen, Kriegsquellen, Zürich und Leipzig**, S. 15.

۱۶. همان منبع.

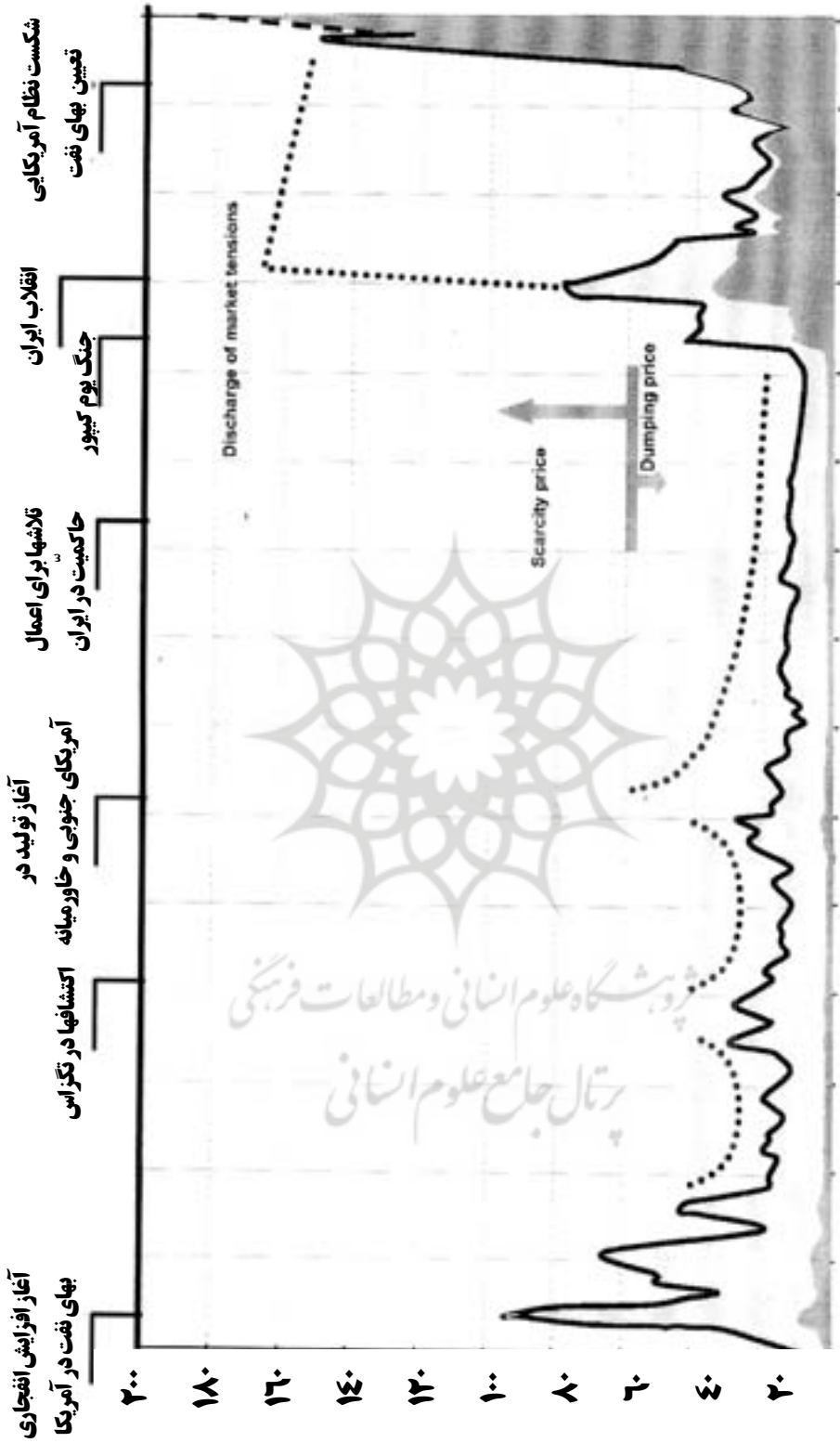
۱۷. برای توضیحات بیشتر درباره نقش منابع نفتی خاورمیانه، بعنوان اهرم چیرگی ایالات متحده و اثر آن بر بهای نفت در شصت سال اخیر، رک: محسن مسرت «ساختار هژمونستی ایالات متحده آمریکا و نارساییهای آن» در اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۲۲۰-۲۱۹ آذر و دی ۱۳۸۴ صفحه ۴ تا ۲۸.

۱۸. برای آگاهی بیشتر درباره اهرمهای اقتصادی و نظامی و

سناریو: گذار جهانی از انرژیهای فسیلی به انرژیهای تجدیدشده در سده بیست و یکم



بهای نفت خام از ۱۹۶۱



بشکه/ دلار آمریکا

شکست نظام آمریکایی
تعیین بهای نفت
انقلاب ایران
جنگ یوم کیبور
تلاشها برای اعمال
حاکمیت در ایران
آغاز تولید در
آمریکای جنوبی و خاورمیانه
آکتشافها در تگزاس
آغاز افزایش انفجاری
بهای نفت در آمریکا

۱۸۶۱ ۱۸۷۰ ۱۸۸۰ ۱۸۹۰ ۱۹۰۰ ۱۹۱۰ ۱۹۲۰ ۱۹۳۰ ۱۹۴۰ ۱۹۵۰ ۱۹۶۰ ۱۹۷۰ ۱۹۸۰ ۱۹۹۰ ۲۰۰۰ ۲۰۱۰

\$ 2007

بول روز

روند

میانگین بهای نفت آمریکا ۱۹۴۴-۱۸۶۱

نفت سبک عربی ۱۹۸۳-۱۹۴۵

نفت برنت ۲۰۰۷-۱۹۸۴

داده‌ها بر پایه BP